



# پیام سیاسی هکگل

سال سوم، شماره ۱۵      نشریه سیاسی - تئوریک سازمان ۱۹ بهمن      اسفند ۱۳۹۱

★ **خاردهان باد خاطردهی سرخ رزین کبیر عباس شفاهی** ★  
تاریخ شهادت: ۱۱ اسفند ۱۳۵۰



**مطالب این شماره:**  
★ شعار "آزادی برای بی قید و شرط"  
فریب بورژوازی، تومی روشن فکران!  
★ پاسخ چیست؟  
★ بین المللی شدن سرمایه انحصاری (قسمت دهم)

**سرمقاله** شعار "آزادی های بی قید و شرط": فریبی بورژوازی، توهمی روشن فکرانه!

حاکمیت تاریخی و طولانی استبداد و دیکتاتوری و همچنین فقدان طولانی مدت آزادی های سیاسی برای طبقات محروم و تحت ستم در ایران از یک سو، و تبلیغات فریب کارانه ی بورژوازی در سطح بین المللی از سوی دیگر، بل اخره شرائطی را فراهم ساخت که تعدادی از روشن فکران ایرانی از آن طرف بام بیافتند و شعار "آزادی بی قید و شرط" را سر بدهند.  
ادامه در صفحه ی ۲

## پاسخ چیست؟

جهان سرمایه داری و رژیم وابسته ای هم چون جمهوری اسلامی، زندگی و آسایش ابتدائی محروم ترین اقشار جامعه را سلب نموده اند. دنیا و به تبع آن جامعه ی ایران، غرق در بحران و افت است. گواهی تاریخ و گواهی زندگانی وخیم سازنده گان اصلی جوامع بشری، این واقعیات را در مقابل دنیای انسانی قرار می دهد که حرکت گام به گام و مسیر انتخابی حاکمان، در خدمت به حفظ طبقه ی بالائی هاست؛ نمایان گر این واقعیات است که سرمایه داران سیاست شان را بر مبنای چپاول و غارت اموال عمومی پی ریخته اند و با شتاب هر چه بیش تری در این جهت به پیش می روند. جانیان بشریت جهان کنونی را دو نیمه نموده اند؛ جهانی که در یک سوی آن ضد انقلاب و دار و دسته های اش قرار گرفته اند که می خورند و می بزند و در سوی دیگر آن میلیون ها کارگر و زحمت کش و فرزندان شان که فاقد پائین ترین امکانات اجتماعی و زیستی اند.  
ادامه در صفحه ی ۴

## بین المللی شدن سرمایه انحصاری (قسمت دهم)

در دوران اولیه ی سرمایه داری تجاری (مرکانتیلیستی)، یکی از راه های اصلی و عمده برای به انجام رساندن تولید، سیستم قرار ی بوده است که به موجب آن سرمایه دار ابزار تولید و مواد خام را در اختیار کارگران قرار می داده تا آن ها در خانه های خویش کالا را تولید نمایند و سپس محصولات کارگران را جمع آوری و مقدار کمی پول بابت کار به آنان می پرداخته است.  
ادامه در صفحه ی ۵

شعار "آزادی‌های بی‌قید و شرط"  
فریبي بورژوازی، توهمی روشن‌فکرانه!

که "آزادی بی‌قید و شرط" توهمی است که هیچ‌گونه اساس علمی ندارد.

محدودیت آزادی انسان در طبیعت نیز امری واضح و روشن است. انسان از ابتداء پیدایش‌اش اسیر دست نیروهای طبیعت بوده و هنوز هم با همه‌ی پیش‌رفت و تکامل دماغی، تکنیکی و اجتماعی‌اش حتا نتوانسته است تمام نیروهای طبیعی شناخته شده را تحت کنترل خویش درآورد و به همین دلیل هم هنوز آزادی‌اش در مواجهه با طبیعت و نیروهای طبیعی مقید و مشروط است.

با پیدایش جامعه و به‌وجود آمدن منافع جمعی، آزادی انسان بازم دچار محدودیت‌هایی می‌گردد. قوانین اجتماعی که در جهت پیش‌رفت و تکامل جامعه تدوین می‌گردند بیش از پیش قلمرو آزادی انسان را مقید و مشروط می‌سازند.

اما باید متذکر شد که تمام این موارد فوق‌الذکر در مورد آزادی‌های فردی و قید و شرط برای آزادی‌های فردی است. مسئله‌ی مهم، آزادی‌های اجتماعی به طور عام و آزادی سیاسی به طور خاص است.

مقوله‌ی آزادی سیاسی هنگامی تکوین می‌یابد که جامعه به طبقات مختلف و با منافع طبقاتی متضاد تقسیم می‌گردد و طبقه‌ای با تشکیل دولت و از طریق آن، عملن به سرکوب طبقه‌ی مقابل می‌پردازد. لازم به ذکر است که در این جا منظور از دولت به معنا و مفهوم وسیع آن یعنی دستگاه اداری (بوروکراسی) و ماشین نظامی (ارتش) می‌باشد که ابزار اعمال حاکمیت طبقه‌ی حاکم و سرکوب همه‌جانبه‌ی طبقه‌ی مقابل می‌باشند. نتیجه‌ی این سرکوب نیز، محروم ساختن طبقه‌ی زیر سلطه از آزادی‌های سیاسی است.

بدین ترتیب، آزادی سیاسی و برخورداری و یا عدم برخورداری از آن، پدیده‌ای است که پس از تقسیم طبقاتی جامعه با به عرصه‌ی وجود گذاشته است و به همین خاطر از

مدتی است که عبارت "آزادی بی‌قید و شرط" ورد زبان بخشی از اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی گشته است. این عده، عبارت "آزادی بی‌قید و شرط" را یا در خواسته‌های خود عنوان می‌کنند و بدین ترتیب خواستار این می‌شوند که در شرائط حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی "آزادی بی‌قید و شرط" برقرار گردد و یا این که بند "آزادی بی‌قید و شرط" را در برنامه‌ی دولت‌ای که در خیال خود جای‌گزین رژیم جمهوری اسلامی می‌سازند، می‌گنجانند و بدین گونه اعلام می‌کنند که در سیستم سیاسی مطلوب اینان که جای‌گزین رژیم جمهوری اسلامی خواهد شد، "آزادی بی‌قید و شرط" برقرار خواهد بود.

حکایت این عده حکایت کسی است که برای خراب کردن یک دیوار سیمانی سر خود را به این دیوار می‌کوبد و در عین حال فریاد برمی‌دارد که از یک سو، سر من باید بر اساس "آزادی بی‌قید و شرط" آزاد باشد که خود را به دیوار بکوبد و از سوی دیگر هم دیوار سیمانی باید طبق "آزادی بی‌قید و شرط" آزاد باشد که مقاومت کند. نتیجه‌ی این حکایت هم از پیش معلوم است که نهایتن سر این فرد در برخورد با این دیوار خورد می‌گردد و تنها نتیجه‌ی این سفاهت هم این خواهد شد که تداوم دیکتاتوری و فقدان آزادی‌های سیاسی، هاله‌ی افسانه‌ای "آزادی بی‌قید و شرط" را همچنان بر بالای این سر خورد شده‌ی متوهم در پرواز نگه دارد!

مقوله‌ی آزادی در مفهوم فلسفی خود، چارچوب مجموعه‌رفتار انسان و آن هم رفتارهای آگاهانه‌ی وی را تشکیل می‌دهد. به عبارت بهتر، انسان در انجام اعمال خود به اندازه‌ی آگاهی‌اش آزادی دارد. از سوی دیگر، میزان آگاهی انسان منطبق بر میزان شناخت وی از محیط‌اش می‌باشد. اما از آن جایی که محیط انسان تا بی‌نهایت ادامه دارد، وسعت گسترش شناخت انسان نیز می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد و به همین دلیل انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند به شناخت کامل دست یابد. بنابراین، آزادی انسان در انجام رفتارهای آگاهانه در ابتداء امر توسط شناخت ناکامل‌اش مقید و مشروط می‌گردد و این امر بیان‌گر این است



مارکسیسم، سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری هم تنها و تنها توسط انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر امکان‌پذیر است. کارگران ممکن است بتوانند به منظور مبارزه برای رهایی اقتصادی خود مقدار کمتر و یا بیش‌تری آزادی سیاسی به کف آورند، لیکن هیچ مقدار آزادی، آنان را از فقر، بی‌کاری و ستم رها نخواهد کرد تا زمانی که قدرت سرمایه سرنگون شود (لنین: سوسیالیسم و مذهب).

اما پس از سرنگونی سلطه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار و حاکمیت طبقه‌ی کارگر هنوز هم نمی‌توان صحبت از آزادی کرد، زیرا طبقه‌ی کارگر برای حفظ حاکمیت خویش در مقابل مقاومت طبقه‌ی سرنگون شده‌ی سرمایه‌دار، به دولت و قدرت دولتی نیاز دارد و از آن جایی که دولت، ماشین سرکوب طبقه‌ی است پس تا زمانی که دولت وجود دارد - حتا از نوع سوسیالیستی‌اش - آزادی وجود نخواهد داشت. نیاز پرولتاریا به دولت از نظر مصالح آزادی نبوده، بلکه برای سرکوب مخالفین خویش است و هنگامی که از وجود آزادی می‌توان سخن گفت، آن گاه دیگر دولت هم وجود نخواهد داشت (انگلس: نامه به بیل).

دیکتاتوری پرولتاریا محرومیت‌هایی از لحاظ آزادی برای ستم‌گران، استثمارگران و سرمایه‌داران قائل می‌شود. آن‌ها را ما باید سرکوب نمائیم تا بشر از قید برده‌گی مزدوری رهایی یابد. مقاومت آن‌ها باید قهرن درهم شکسته شود. بدیهی است هر جا سرکوبی و اعمال قهر وجود دارد، در آن جا آزادی نیست، دموکراسی نیست. ... مادام که دولت وجود دارد، آزادی وجود نخواهد داشت. هنگامی که آزادی وجود داشته باشد، دولت وجود نخواهد داشت (لنین: دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک).

اما در جامعه‌ی ما، با وجود سلطه‌ی امپریالیستی و حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی، شعار آزادی‌خواهی ضرورتی باید محتوای ضدامپریالیستی داشته باشد. بدین مفهوم که باید خواستار آزادی از سلطه‌ی امپریالیسم گردید. برقراری آزادی سیاسی برای کارگران و زحمت‌کشان ایران فقط پس از سرنگونی رژیم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و جای‌گزینی آن با جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر است و شرط تضمین این آزادی‌های سیاسی هم، نه تعهد بر روی کاغذ، بلکه به میزان کمی و کیفی وجود نهادهای دمکراتیک اجتماعی بسته‌گی دارد.

همان بدو تولدش موجودی ناقص‌الخلقه است! یعنی از همان اوان تولدش، مقید و مشروط است به دارابودن قدرت سیاسی؛ از همان ابتداء، مقید و مشروط است به در اختیار داشتن ماشین دولتی. یعنی طبقه‌ای که دارای قدرت سیاسی است و ماشین دولتی را در دست دارد حق استفاده از آزادی سیاسی را دارد و طبقه‌ای که دارای قدرت سیاسی نیست و ماشین دولتی را در دست ندارد، جبرن باید از آن محروم باشد.

با تقسیم طبقاتی جامعه به طبقات برده و برده‌دار، طبقه‌ی برده‌گان به طور کامل از آزادی سیاسی محروم می‌گردد. با از میان رفتن زن‌سالاری، مناسبات مردسالاری جای‌گزین شده است، بنابراین زنان جامعه نیز از آزادی سیاسی برخوردار نیستند. در روند تحولات بعدی و حفظ مناسبات طبقاتی، اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز شامل این محدودیت آزادی سیاسی می‌گردند.

اما آزادی سیاسی با مفهوم امروزی‌اش در جریان انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ مطرح می‌گردد. طبقه‌ی نوخاسته‌ی سرمایه‌دار با طرح شعار آزادی، خواستار از میان برداشتن تمام قیوداتی می‌شود که در چارچوب مناسبات فئودالی بر سر راه سرمایه وجود دارند.

با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه، طبقه‌ی سرمایه‌دار برای اولین بار در جهان به قدرت دولتی دست می‌یابد و پس از این است که شعار آزادی سیاسی را در حرف ادامه می‌دهد ولی در واقعیت، آزادی سیاسی را به انحصار خود درآورده و سائر مردم - طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان شهر و روستا - را از مواهب آزادی سیاسی محروم می‌سازد. در سایه‌ی پرچم آزادی صنایع، یغماگرانه‌ترین جنگ‌ها را برپا می‌دارد و در سایه‌ی پرچم آزادی کار، زحمت‌کشان را چپاول می‌کند (لنین: چه باید کرد).

به همین دلیل در جامعه‌ای با حاکمیت سرمایه‌داری، تمام بخش‌هایی از جامعه - طبقه‌ی کارگر، زحمت‌کشان شهر و روستا، زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی - که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری از آزادی سیاسی با هر شکل و عنوانی محروم گشته‌اند، زمانی از این اسارت نجات می‌یابند و به آزادی سیاسی دست می‌یابند که مناسبات سرمایه‌داری سرنگون شده باشد و بر اساس تمام دست‌آوردهای علم



## پاسخ چیست؟

ادامه از صفحه ۱

در حقیقت حاکمان و زورگویان جنگ دهشتناک و شرایط غم‌انگیزی را در مقابل توده‌های ستم‌دیده قرار داده‌اند و تاکنون هزینه‌های بس عظیمی از پائینی‌ها گرفته‌اند. حیات آدمی به لحظه‌ها گره خورده است و توازن قوا - علی‌رغم کمیت نیروی حاکمان - همچنان به نفع طبقه بالایی‌هاست. درآمدهای جامعه در جیب و در کیسه‌های سرمایه‌داران تلنبار شده است و در عوض توده‌ها، از سر نداری با فقر و مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند. به بهانه‌ی وفاداری به آرمان و منافع کارگران و زحمت‌کشان، جنگ به راه می‌اندازند؛ به بهانه‌ی مبارزه با اجاف و مفسدان اقتصادی قربانیان نظام را در خیابان‌ها و دیگر میادین سرکوب، می‌گردانند و درازکش می‌کنند. این سیاست و رویه، دین و رنگ و پوست و مرز و جغرافیا نمی‌شناسد و به کارکرد واحد طبقه‌ی سرمایه‌داری در اقصا نقاط دنیا تبدیل گشته است. به راستی که پاسخ عملی کمونیست مدعی برقراری دنیای فارغ از استثمار و برده‌گی در چیست و چه‌گونه می‌توان میلیون‌ها انسان را از زیر مصائب دست‌ساز سرمایه‌داران جهانی و وابسته‌گانی هم‌چون سردمداران رژیم جمهوری اسلامی نجات داد؟ چه‌گونه می‌توان توازن قوا را در هم ریخت و بساط کنونی را از ریشه سوزاند و چرخه‌ی جامعه را به سمت منافع کارگران و زحمت‌کشان گرداند؟

مسلم، ایهامی در شناخت پایه‌ای و به تبع آن در چه‌گونه‌گی تغییر اوضاع کنونی نیست. به طور قطع آرمان و ایدئولوژی کمونیستی پاسخ در خور شایسته و روشنی در برابر سیاست‌های استثمار و سرکوب‌گرایانه‌ی سرمایه‌داران داده است. تکالیف نوشتاری، مبهم، گنگ و نامعین نیست و ایراد اساسی کار، در بی‌باوری عمیق کمونیست‌ها از انجام وظائف عملی‌ست. ایهام و اشکال کار، در کتمان موقعیت خودی و آن هم به‌عنوان سازمان و حزب عمل‌گرای کمونیستی‌ست. به عبارتی واقعی‌تر حوزه‌ی عملی جبهه‌ی ضدانقلاب روشن است

و در عوض، مکان واقعی و جبهه‌ی سازمان‌های مدافع انقلاب، مبهم و نامعین است. به عنوان نمونه رژیم جمهوری اسلامی جدا از اتخاذ و تداوم سیاست‌های خانه‌خراب‌کن اقتصادی، عملاً جنبش‌های اعتراضی کارگری - توده‌ای را از طرح خواسته‌های ابتدائی‌شان - و آن هم به‌گونه‌ی وحشیانه - پس می‌زند و در مقابل چپ مدعی نابودی نظام، فاقد خط عملی روشن می‌باشد. چنین وضعیت تأسفاتبار و شرایط غم‌انگیزی قابل کتمان نیست و دهه‌هاست که جامعه‌ی ایران با چنین وضعیتی روبروست و دهه‌هاست که توده‌ها، به سهم و توان خود، حاکمان کنونی را به مصاف می‌طلبند. بازنده‌گی عجیب و غریبی بر فضای جامعه‌ی ایران سایه انداخته است و به استناد نبردها و بی‌ثمری‌های تاکنونی، می‌توان بر این امر اذعان نمود که چه‌گونه سرمایه‌داران وابسته بدون دخالت‌گری نیروهای مدافع کارگران و زحمت‌کشان سیاست‌های ارتجاعی خود را به مردم و به جامعه تحمیل می‌کنند.

متأسفانه همه‌ی جوامع و از جمله جامعه‌ی ایران یک‌نواخت شده است. آیا به غیر از این است که پاسخ و علاج چنین وضعیت تأسفاتباری تمان بر دوش کمونیست‌هاست؟ آیا به غیر از این است که بر دوش کسانی قرار گرفته است که بنای دنیای انسانی و بنای جامعه‌ی فارغ از تعرض به جان و مال کارگران و زحمت‌کشان و فرزندان‌شان را در سر می‌پروانند؟ آیا به غیر از این است که بر شانه‌ی کسانی قرار گرفته است که منفعت توده‌ها را مقدم بر منفعت سازمانی - فردی دانسته و از انجام وظائف عملی، کمترین تردید و ملاحظه‌کاری‌های سیاسی - تشکیلاتی ندارند؟ شکی در آن نیست که پیش‌رفت هر انقلابی و به ویژه انقلاب ایران نیاز به بُرش و حقیقت‌گوئی کمونیستی دارد؛ نیاز به حضور و دخالت‌گری کمونیست‌ها دارد و نیاز به آن است تا در مقابل نظام جمهوری اسلامی قدعلم نمود. معین است که دلیل حیات تاکنونی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در بی‌حضوری سازمان‌های کمونیستی نهفته می‌باشد و بی‌دلیل هم نیست که توده دارد از میادین متفاوت نابرابر، سر خورده و بازنده بیرون به در می‌آید؛ بی‌دلیل نیست که چنین فقدان و خلا، عظیمی مسیر انقلاب را از روند حقیقی خود بازمی‌دارد و



در حقيقت همي وظائفست كه بر گردهي سازمان و حزب مدعي منافع كارگران و زحمتكشان قرار گرفته است. پر واضح است تا زمانيكه ميدان، براي امنيت جاني - مالي سرمايهداران وابسته ناامن نگردد؛ تا زمانيكه آرمان كمونيستي و آن هم به طور عملي در مقابل ايدئولوژي سرمايهداري به صف نشود، پيروزي و رهائي توده‌ها از زير سلطه نظام‌هاي سرکوبگر، و هم‌چنين برافراشتن پرچم كمونيستي در جوامع بشري و به ويژه در جامعه‌ي ايران، ناممکن مي‌باشد.

شبهاتگ راد



ادامه از صفحه ۱

اثر مشترك

جان بليمي فاستر، رابرت دبليو مك‌چسني و آر. جميل جونا  
ترجمه: پويان كيري (قسمت دهم)

به هر حال، اين سيستم، اين نقيصه را داشت كه سرمايه‌دار نمي‌توانست مستقيماً بر پروسه‌ي كار كارگر نظارت داشته باشد. (۳۴) در نتيجه، سازمان توليد به كارگاه - يا آنچه كه ماركس آن را مرحله‌ي همكاري خواند - منتقل شده و بدین شكل كارگران را به‌گرد هم جمع کرده و تحت نظارت يك مالك - مدير قرار دادند. اين، زمينه را براي مرحله‌ي توسعه‌يافته‌تر كار (كه در بحث معروف آدام اسميت درباره‌ي ساخت سنجاق مثال زده شده) آماده نمود. اين دروني‌سازي روابط بازار قبلي، آغاز سيستم كارخانه‌اي پيش از معرفي گسترده‌ي ماشين‌آلات بود. (۳۵)

از نظر ماركس، تقسيم كار در نظام سرمايه‌داري را مي‌توان به

مدافعين نظام‌هاي سرمايه‌داري جامعه و روحيه‌ي اعتراضيه مردمی را در جهت اهداف طبقه‌ي سرمايه‌دار كاناليزه مي‌نمايند. مهم‌تر از همي اين‌ها بي‌دليل هم نيست كه ناجيان سرمايه‌داري ديروزي و دائمي، به "قهرمانان" امروزي نجات مردم از شر استبداد و استثمار نظام‌هاي امپرياليستي تبديل گرديده‌اند!! غير واقعي‌ترين، گمراه‌ترين و بي‌محتواترين سياستي كه اين‌روزها، گريبان تمامی جوامع بشري و از جمله جامعه‌ي ايران را در بر گرفته است.

آري، اوضاع كنوني زنده‌گاني ميليون‌ها توده‌ي رنج‌ديده دهشتناك است و جانين بشريت، ميدان و فضائي را رقم زده‌اند كه مردم در قبطه‌ي امنيت و آسايش، ساعات و روزهاي گذشته‌ي خويش‌اند. تماوير، تفاسير و مصاحبه‌هاي راديو و تلويزيوني از قربانيان نظام‌هاي امپرياليستي در اقصا نقاط دنيا و به ويژه در ميادين جنگي‌اي هم‌چون عراق، افغانستان، ليبی و سوريه و غيره، گواه اين حقيقت است كه سياست‌هاي انتخابي قدرت‌مداران بزرگ، در خدمت به مسير تنگناني هر چه بيش‌تر جاني - مالي كارگران و زحمتكشان است و بر خلاف "نادانان" انقلاب، در انتظار نشستن ورود هر جامعه به وضعيت جنگي از نوع جنگ‌هاي عراق، سوريه و غيره، چيزي جز، ورود به گسترده‌گي ناامني و تخريب زنده‌گاني هر چه بيش‌تر توده‌هاي محروم نيست. اين انتخاب سرمايه‌داران جهاني و انتخاب مدافعين منطقه‌اي و محلي آنان است؛ اين انتخاب و خواست باطني محرومان و قربانيان نظام نيست و چنين انتخابي را بايد با انتخاب آگاهانه‌ي كمونيستي تغيير داد و هم‌چنين به سهم خود تلاش نمود تا دامنه‌ي اجرائي چنين سياست شومي را تنگ و تنگ‌تر نمود.

بنابراين براي برچيدن بساط ظلم و تباهي، و براي به زير كشيدن حكومت منفعت‌طلبان و سرکوبگران، لازم است تا توپ را در ميدان و در زمين سران رژيم جمهوري اسلامي انداخت و تمامی ورودی آنان، به ميدان، و به جان و مال توده‌هاي ستم‌ديده را بست. تنها با اتخاذ چنين سياست و با انجام وظائف عملي روزمره در مقابل ارگان‌هاي سرکوبگر نظام است كه مي‌توان سران حكومت را پس زد و نويد جامعه‌اي عاري از ظلم و تباهي را سر داد. اين يگانه پاسخ و

تعرض، جوهر سياست پرولتري است!

مرگ بر امپرياليسم و سگ‌هاي زنجيري اش!



انحصاری ناشی از موانع ورود به آن و در ظرفیت، و بلطبع، برای به دست آوردن رانت‌های انحصاری. علاوه بر این، هنگامی که یک شرکت به اندازه‌ی کافی بزرگ شد که به‌طور کلی در اقتصاد تأثیر بگذارد، قدرت خود را در عرصه‌ی سیاسی نیز اعمال می‌کند و قادر می‌گردد که از آن در جهت جلب بیش‌تر و کامل‌تر حمایت‌ها و یارانه‌های دولت - همان‌طور که کل تاریخ سرمایه‌داری انحصاری نشان داده است - استفاده نماید. (۳۸) در نتیجه، از قرن بیستم، شکل معمولی کسب و کار تجاری دیگر نه شرکت کوچک خانوادگی آن‌گونه که در اصول اقتصاد آلفرد مارسال (Alfred Marshall) مورد توجه بسیار قرار می‌گیرد، بلکه شرکت بزرگ انحصاری است. (۳۹)

کنترل مدیریتی کار در مرحله‌ی رقابتی سرمایه‌داری نسبتن ساده و خام بود. (۴۰) اما با افزایش حجم شرکت به همراه گسترش بازار، تقسیم کار سیستماتیک و پیچیده‌تری تحت رژیم جدید سرمایه‌داری انحصاری امکان‌پذیر شد. مقدمه‌ی مدیریت علمی شناخته‌شده‌ی فردریک وینسلو تیلور (Frederick Winslow Taylor) در ابتدای قرن بیستم، که در آن دانش و کنترل فرایند کار به‌طور فزاینده‌ای از تمرکز برکارگر برداشته و در مدیریت متمرکز گردید، همراه با افزایش عظیم نیروی کار واقعی که همین موضوع به بار آورد. در ظهور تاریخی آن چه که مارکس آن را "واقعی" به عنوان مخالف "تابع رسمی" کار تحت سرمایه نامیده بود، نشان داده شده است. (۴۱)

این، به همراه ممنوعیت رقابت نرخی میان الیگاپولی‌ها و یک‌سری عوامل دیگر بود که منجر به پیروزی سرمایه‌ی انحصاری شد. در این دوره بود که شرکت چندبخشی مدرن (برای اولین بار توسط سرمایه‌ی راه آهن

عنوان امری در حال تحول گسترده از دوره‌ی "تولید اولیه" (manufacture)، به عنوان مثال: تولید کالا از طریق ساده‌ی انتقال نیروی کار انسانی به مواد خام، به دوره‌ی "صنعت مدرن" (یا machinofacture) مشاهده کرد، که توسط تبعیت کار از ماشین و متناظر با خود انقلاب صنعتی مشخص شد. ماهیت این فرایند به‌طور کلی تکامل کنترل سرمایه بر نیروی کار در کارخانه بود، که پس از آن مزاد تولید و یا سود بیش‌تری را ایجاد نمود.

توسعه‌ی اولیه‌ی تقسیم کار در کارگاه و در شرائط کارخانه با مالکیت خانوادگی کوچک و مدیریت شرکت همراه بود. (۳۶) با این حال، تمرکز و مرکزیت‌یابی سرمایه‌ی بدان معنی بود که شرکت کوچک خانوادگی به زودی با شرکت بزرگ صنعتی جای‌گزین شد. در نتیجه، سرمایه‌ی فردی مشارکت‌کننده از نظر اندازه رشد یافت. این نه تنها ناشی از ثروت‌اندوزی مستقیم (یا تمرکز یابی مناسب)، بلکه هم‌چنین به دلیل مرکزیت‌یابی بود: یعنی این واقعیت که سرمایه‌های بزرگ عمومن بر سرمایه‌های کوچک غلبه و آن‌ها را جذب می‌نمایند. مرکزیت‌یابی تا حد زیادی به وسیله‌ی امور مالی که جمع‌آوری و ادغام‌های عظیم را تسهیل نمود، بهبود یافت. برای مثال، در سال ۱۹۰۱، تعداد ۱۶۵ شرکت فولادسازی تنها در یک سال در هم ادغام شدند تا فولادسازی ایالات متحده‌ی آمریکا، یعنی اولین شرکت میلیارد دلاری را که الزامات اعتباری آن را امپراطوری مالی جی پی مورگان (J.P. Morgan) مهیا نمود، بسازند. (۳۷)

شرکت‌های بزرگ از فوائد بسیار زیادی نسبت به شرکت‌های کوچک برخوردارند: نه تنها در مقیاس صرفه‌جویی اقتصادی از همه نوع، بلکه از مزایای خاص

آن‌ها کنترل دارد به منظور حفظ قیمت‌های بالاتر و دامنه‌ی سود گسترده‌تر است. در نتیجه، یک جستجوی مداوم برای بازارهای فروش جهت مازاد اقتصادی بل‌قوه‌ی تولیدشده در داخل تولید وجود دارد. بنابراین، "شرکت انحصاری به وسیله‌ی اجبار درونی (برای مثال، خود پروسه‌ی انباشت) به بیرون و فراتر از حوزه‌ی تاریخی فعالیت خویش رانده می‌شود. و هر چه شرکت انحصاری‌تر و میزان ارزش اضافی آن و تمایل به سرمایه‌گذاری آن بیش‌تر باشد، طبعن قدرت این اجبار نیز بیش‌تر است." (۴۴)

ادامه در شماره‌ی بعد

### زیر نویس‌ها:

۳۴- استفن آ. مارگلین (Stephen A. Marglin). "کارفرمایان چه کار می‌کنند؟ ریشه‌ها و عملکردهای ساختار سلسله‌مراتبی در تولید سرمایه‌داری"، مروری بر اقتصاد سیاسی رادیکال، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲، (تابستان ۱۹۷۴). صفحات ۸۰ تا ۱۰۴؛ کاولینگ (Cowling) و ساگدن (Sugden)، سرمایه‌داری انحصاری فراملی.

۳۵- همان‌گونه که جان دانینگ (John Dunning) استدلال می‌کند: مارکس و بعد از او رودولف هیلفردینگ (Rudolf Hilferding) اولین کسانی بودند که به توسعه‌ی مفهوم درونی‌سازی در رشد شرکت‌ها پرداختند. با این حال، در تئوری‌های‌شان چنین درونی‌سازی حاصل هزینه‌های مبادله نبود- مانند نظریه‌ی نئوکلاسیک کوئیشن (Coasian) در مورد شرکت- بلکه حاصل نیروی کار در زمینه‌ی کنترل و استثمار بود. نگاه کنید به جان اچ دانینگ (John H. Dunning): در توضیح تولید بین‌المللی (لندن: آونین هایمن (Unwin Hyman)، ۱۹۸۸)، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۲.

۳۶- کارل مارکس، سرمایه، جلد یک، بخش ۴.

توسعه یافت)، انحصار چندجانبه، ادغام افقی، ادغام عمودی، اختلاط شرکت‌ها، بازار برای اوراق بهادار صنعتی و شرکت‌های چندملیتی همه‌گی به وجود آمدند. "سه ویژه‌گی اصلی تشکیلات اقتصادی: گسترش سرمایه‌گذاری، تمرکز قدرت سازمانی و رشد بازار جهانی هستند" که هری مگداف (Harry Magdoff) در سال ۱۹۸۷ مشاهده نمود، "سرانجام به شکل منحصر به فردی در شرکت‌های چندملیتی برآورده شد." با این حال، او اضافه نمود که "ظهور چندملیتی تا زمانی که تمرکز سرمایه به مرحله‌ای که بتوان به راحتی آن را سرمایه‌داری انحصاری (به صورت کاملن متمایز از سرمایه‌داری رقابتی) نامید، که در آن رقابت تنها بین چند شرکت غول‌آسا الگوی معمول در هر یک از صنایع پیشرو باشد، شکل نخواهد گرفت." (۴۲)

از آنجا که شرکت‌های چندملیتی به این مفهوم، مبارزه برای کنترل کار، حرکت به سوی تجمع، نیروی رقابت، اهرم اعتباری/مالی، و رشد بازار جهانی- محصولی از توسعه‌ی درونی سرمایه می‌باشند-، از دیدگاه مارکسی، هیچ نظریه‌ی ساده‌ای از شرکت جهانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. (۴۳) با این حال، تعدادی از عوامل را می‌توان مشخص نمود. برخی از اولین شرکت‌های چندملیتی عمدتن در حول و حوش جستجو برای مواد خام سازماندهی شده بودند، که شرکت‌های نفتی و لاستیک‌سازی نمونه‌های بارز و برجسته‌ی آن هستند. این، همچنان به عنوان یک عامل مهم در فعالیت‌های شرکت‌های بزرگ جهانی ادامه دارد. با این حال، یک عامل بزرگ‌تر در این واقعیت نهفته است که سرمایه در بازارهای انحصاری کامل (یا چندجانبه) به دقت به دنبال تنظیم توسعه‌ی تولید و سرمایه‌گذاری در صنایعی که بر



## جاودان بادحاطره‌ی سرک‌جانانزنگان اسفندماه چریک‌های فدائی خلق!



★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشریه می‌باشند. ★

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492

1001 EL Amsterdam, Nederland

TEL.: +31 624 797 133

E\_Mail: [pouyan@19bahman.net](mailto:pouyan@19bahman.net)

Web site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارثه‌ی هرگونه سؤال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظائفمان یاری رسانید.

۳۷- ریچارد ادواردز (Richard Edwards)، زمین مسابقه و ستیز (نیویورک: کتاب‌های عمومی، ۱۹۷۹)، صفحات ۴۴، ۲۲۶ و ۲۲۷.

۳۸- تصاویری از نقش دولت در رشد سرمایه‌های بزرگ را می‌توان در کتاب کوین فیلیپس (Kevin Phillips)، "ثروت و دموکراسی: تاریخچه سیاسی ثروتمندان آمریکا" پیدا نمود. (نیویورک: کتاب‌های برادوی، ۲۰۰۲).

۳۹- آلفرد مارشال (Alfred Marshall)، اصول علم اقتصاد، جلد ۱ (لندن: مک میلان، ۱۹۶۱)، ۳۱۷ و ۳۱۸.

۴۰- نگاه کنید به ادواردز، زمین مسابقه و ستیز، صفحات ۷۱ تا ۷۳.

۴۱- مارکس، سرمایه، جلد ۱، صفحات ۱۰۱۹ تا ۱۰۳۸. نقش مدیریت علمی و ارتباط آن با سرمایه‌داری انحصاری در جزئیات بسیار توسط هری بریورمن (Harry Braverman)، در کار و سرمایه‌ی انحصاری (نیویورک: انتشارات مانتری ریویو، ۱۹۹۸) مورد بررسی قرار گرفت.

۴۲- هری مگداف (Harry Magdoff)، امپریالیسم: از مرحله‌ی استعمار تا زمان حال (نیویورک: انتشارات مانتری ریویو، ۱۹۷۸)، ۱۶۶ و ۱۶۷.

۴۳- بر این اساس، بهترین رویکرد جریان اصلی به ظهور شرکت‌های چندملیتی "الگوی التقاطی" طراحی شده توسط جان دانینگ (John Dunning) است که بر تعداد زیادی از عوامل از جمله هر دو مزایای انحصاری (همسو با هایمر Hymer) و درونی‌سازی هزینه‌های بازار است. با این وجود، نقطه ضعف آن قرار ندادن انباشت در مرکز تجزیه و تحلیل است. برای خلاصه‌ای فشرده از الگوی التقاطی نگاه کنید به جفری جونز (Geoffrey Jones)، شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌داری جهانی (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۵)، صفحه ۱۲.

۴۴- پال ام. سوئیزی و هری مگداف، پویایی سرمایه‌داری آمریکا (نیویورک: انتشارات مانتری ریویو، ۱۹۷۲)، صفحه ۹۹.

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املائی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.

گرامی باد باد آموزگار و رهبر کبیر پروتاریای جهان



زنده باد انقلاب! برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر! زنده باد کمونیسم!